



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۵۳	تاریخ	۱۴۰۴/۱۰/۰۷
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	تنبيهات بحث خبر واحد				
عنوان ۳	تنبيه پنجم: حجيت خبر غير ثقة در صورت حصول وثوق به صدور				
عنوان ۴	اقسام موثوقيت خبر				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در این درس، ضمن تکمیل مباحث تنبیه چهارم، بحث پیرامون تنبیه پنجم از تنبیهات مبحث خبر واحد آغاز گردید. در بخش نخست، مسئله «اکثار روایات غریبه» توسط راوی ثقة بررسی شد. استاد با تفکیک میان دو فرض، بیان داشتند که اگر بیّنه‌ای که بر وثاقت راوی شهادت داده، از این اکثار مطلع بوده و با این وجود توثیق نموده است، این اکثار مخّل به وثاقت نیست؛ زیرا نشان دهنده غلبه اسباب وثاقت بر قرائن ضعف در نظر شاهد است. اشکال مرحوم شهید صدر مبنی بر احتمال غفلت شاهد از تأثیر منفی غرائب نیز با استناد به عرف رجالی (تصریح به «یروی الغرائب ولکنه ثقة») پاسخ داده شد. همچنین سه منشأ استقرایی برای «غرابت خبر» تبیین گردید: ندرت مضمون، مخالفت با عادات طبیعی - مانند نطق حیوانات - و اشتغال بر رفتارهای غیر عقلایی.

در بخش دوم، بحث پیرامون «تنبیه پنجم» و حجیت خبر غیر ثقة در صورت افاده وثوق آغاز شد. استاد با تفکیک میان «وثوق شخصی» (اطمینان) و «وثوق نوعی» (ظن)، تصریح کردند که وثوق شخصی از باب حجیت ذاتی علم معتبر است. اما در خصوص وثوق نوعی حاصل از خبر غیر ثقة، استدلال شد که صرف ایجاد ظن برای حجیت کافی نیست. بر اساس سیره و روایات، موضوع حجیت خبر مرکب از دو عنصر «وثاقت راوی» و «موثوقيت صدوری» است. بنابراین، ملاک نهایی برای حجیت، «خبر ثقة وثوق آور» است و فقدان هر یک از دو رکن، مانع از شمول ادله حجیت خواهد بود.



مرور و تکمیل مباحث پیشین

در تنبیه چهارم، بحث پیرامون این مطلب بود که اگر خبری از فرد ثقة‌ای صادر شود، لکن آن ثقة دارای «اکثار روایات غریبه» باشد، آیا این کثرت نقل روایات غریب از سوی یک فرد ثقة، به وثاقت او خدشه وارد می‌کند؛ به گونه‌ای که ادله حجیت خبر واحد شامل آن نگردد؟

در پاسخ به این پرسش بیان شد که این مسئله دارای دو فرض است: در یک فرض، این امر موجب خدشه می شود و در فرض دیگر، خیر.

فرضی که در آن خدشه وارد نمی شود، موردی است که دلیل وثاقت مخبر- برای نمونه، شهادت فرد مطلع- موجود باشد و علم داشته باشیم که آن مطلعی که بر وثاقت این مخبر شهادت داده است، از «اکثار روایات غریبه» توسط این ثقة آگاهی داشته است؛ و علی رغم اطلاع از کثرت روایت غریب از سوی این ثقة، وثاقت او را تأیید نموده و بر آن شهادت داده است. بیان شد که این شهادت با وجود اطلاع، بدین معناست که آن قرائن یا اسبابی که موجب اطمینان شاهد نسبت به وثاقت راوی گشته، اقوی از قرینه مضادی است که در اینجا وجود دارد؛ یعنی همان اکثار روایات غریبه. زیرا اکثار روایات غریبه، خود قرینه ای بر عدم وثاقت محسوب می شود و فی الجمله دارای قرینیت است. حال، اینکه شاهد علی رغم اطلاع بر اکثار روایت، بر وثاقت او شهادت داده است، بدین معناست که این اکثار را مضرّ به آن وثاقت نمی دانسته است. به عبارت دیگر، اسباب علم او به وثاقت، از این قرینه مضاد با وثاقت- که عبارت از اکثار روایات غریبه است- اقوی بوده است.

اشکال مرحوم شهید صدر

در اینجا مطلبی از مرحوم شهید صدر رحمته الله وجود دارد که اگرچه ابتدا بنا بر عدم تعرض به آن بود، اما اکنون جهت تکمیل بحث، طرح آن خالی از لطف نیست. ایشان می فرمایند: بعید است که شاهد، با علم به اینکه راوی دارای اکثار روایات غریبه است، اسباب اطمینانش نسبت به وثاقت خدشه دار نگردد. زیرا بقای اسباب اطمینان در فرض اطلاع، منوط به آن است که شاهد التفات داشته باشد به اینکه: «اکثار روایت اگرچه قرینیت بر ضعف دارد، اما دلالت اسباب اطمینان بر وثاقت را خدشه دار نمی کند». حصول چنین التفاتی بعید است. بنابراین، اگر راوی دارای اکثار روایات غریبه باشد، دیگر نمی توان به شهادت بر وثاقت او اعتماد نمود.

پاسخ به اشکال

پاسخ این سخن، در ضمن مباحث گذشته بیان شد؛ هرچند اصل کلام ایشان مطرح نگردیده بود. توضیح آنکه: در بسیاری از موارد مشاهده می شود که شاهد هنگامی که بر وثاقت فردی شهادت می دهد، تصریح می کند که: «إنّ یروی الروایات الغریبة» یا «قد أکثر من روایات غریبة». در عرف اهل رجال، تصریح به این موضوع متداول است و علی رغم شهادت بر وثاقت، به نقل روایات غریبه توسط او نیز اشاره می کنند؛ به گونه ای که می گویند: «یروی الغرائب ولکنه ثقة»؛ و این تعبیر در کلمات و شهادتات اهل رجال تکرار شده است.

این امر نشان دهنده آن است که آنان توجه داشته اند که اکثار روایت غریبه ممکن است به آنچه موجب اطمینانشان به وثاقت شده، لطمه بزند؛ اما با این حال بر وثاقت شهادت داده اند. بدین معنا که قرینیت روایات غریبه را ضعیف تر از دلیلیت ادله ای می دانستند که بر وثاقت این شخص برایشان اقامه شده است؛ و لذا آن اکثار را موجب خدشه در وثاقت او نمی دانستند.

این نکته ای بود که بیان آن لازم به نظر می رسید.

مناشئ غرابت در روایات

در ذیل مبحث پیشین، نکته‌ای بیان شد که نیازمند تکمیل است. پرسش این بود که مقصود از «غرابتِ روایت» چیست و این غرابت از کجا نشأت می‌گیرد؟

در پاسخ، سه منشأ برای غرابتِ روایت برشمرده شد. البته باید توجه داشت که بیان این سه منشأ، به نحو استقرایی است و حصر عقلی در میان نیست؛ بدین معنا که اسباب غرابت منحصر در این سه مورد نیستند، اما غالباً غرابتِ روایت از یکی از این سه منشأ آغاز می‌شود و نشأت می‌گیرد.

۱. فقدان نظیر در آیات و روایات

نخستین سبب، آن است که روایت دارای مضمونی باشد که اساساً در سایر روایات و آیات شریفه نیامده باشد. مقصود آن است که نظیر این مضمون - و نه لزوماً عین آن - یا روایاتی با این سبک و سیاق، در روایات ما و آیات کریمه قرآن کریم یافت نشود. همین امر به خودی خود موجب غرابتِ روایت می‌گردد. این، یکی از اسباب غرابت است.

۲. مخالفت با جریان عادی امور

دومین سبب غرابتِ روایت، این است که روایت مشتمل بر مضامینی باشد که «لم تجرِ العادة علی مثلها»؛ به بیان دیگر، محتوای روایت خلاف عادت است و عادت بر وقوع چنین رخدادهایی استقرار نیافته است. پیش‌تر مثال‌هایی نظیر «نطقِ حمار» بیان شد. نمونه دیگر، ماجرای آن شخصی است که ماری را کشت و سپس دستگیر شد. دستگیرکنندگان مدعی بودند که آن مار از اجنه بوده است. او را نزد قاضی جن بردند و آن افراد گفتند: «این شخص، جوانی از ما را کشته است». اما قاضی حکم به برائت او داد و استناد کرد به اینکه: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ خَرَجَ عَنْ زِيَّهِ فَدَمُهُ هَدَرٌ». این روایت را گاهی اهل رجال نقل می‌کنند تا نشان دهند که این، از روایات نادره‌ای است که راوی آن، یک جن است.

پرسشگر: نطقِ حیوانات در قرآن کریم نیز آمده است و روایاتی نیز با سلسله سند با این مضامین نقل شده است.

استاد: بله؛ اینکه گفتیم «خلاف عادت»، دقیقاً به همین معناست؛ نمی‌گوییم «محال» یا «ممتنع» است.

بنابراین، علت دوم غرابت این است که روایت دارای مضمونی باشد که «لم تجرِ العادة علی مثله».

۳. اشتغال بر رفتارهای نامتعارف

سومین سبب غرابت، اشتغالِ روایت بر «سلوکیاتِ غیرمتعارف» است؛ یعنی رفتارهایی که در میان عقلا مرسوم نیست. مثال «صحبت کردن با چاه» که پیش‌تر بیان شد، از همین قبیل است. این نیز سومین علت برای غرابت محسوب می‌شود. با پایان یافتن بحث پیشین، به «تنبیه پنجم» می‌پردازیم.

تنبیه پنجم: حجیت خبر غیرثقه در صورت حصول وثوق به صدور

این تنبیه، آخرین تنبیه از تنبیهاات باب «خبر واحد» است و پس از آن، ان شاء الله تعالی به مباحث «اصول عملیه» منتقل خواهیم شد.

موضوع بحث در این تنبیه آن است که اگر خبر «غیرثقه» موجب حصول ظن شود، یا به تعبیر دیگر، خبر از ناحیه راوی غیرثقه صادر شده باشد اما موجب «موثوقیت خبر» گردد، حکم آن چیست؟

در این فرض، خبر از سوی غیرثقه است، اما پیرامون مضمون خبر یا خود خبر، قرائنی وجود دارد که نشان دهنده صحت آن است. لذا با اینکه ناقل، ثقه نیست - مثلاً از مخالفین است یا حتی شهادت بر عدم وثاقتش وجود دارد، اما برای ما ظن به صحت خبر حاصل می شود. در چنین مواردی، خود خبر، خبری است که به دلیل قیام قرائن بر صحتش، ظن به صدور و صحت آن برای فقیه ایجاد شده است.

سؤال اصلی این است: آیا صرف «وثوق به خبر» برای شمول دلیل حجیت خبر نسبت به این مورد (خبر غیرثقه) کفایت می کند؟ به عبارت دیگر، آیا در حجیت خبر، صرف ظن به صدور یا اطمینان به صدور، برای شمول ادله حجیت کفایت می کند یا خیر؟

پیش تر بیان شد که در موضوع «دلیل حجیت خبر»، دو عنصر اخذ شده است که تحقق هر دو برای شمول دلیل حجیت نسبت به یک روایت ضروری است:

۱. عنصر وثاقت راوی: با این قید که وثاقت راوی دارای «موضوعیت» نیست، بلکه از جنبه «طریقت» برخوردار است؛ بدین معنا که وثاقت راوی باید کاشف از موثوقیت خبر باشد.

۲. عنصر موثوقیت خبر.

بنابراین، دو عنصر «وثاقت راوی» و «موثوقیت خبر» در شمول دلیل حجیت شرط هستند. بر این اساس، اگر خبری «خبر غیرثقه» باشد، صرف ظن به صدور یا موثوقیت خبر به تنهایی کفایت نمی کند. این مطلب به نحو اجمال بیان شد و اکنون به تفصیل آن پرداخته می شود.

اقسام موثوقیت خبر

۱ موثوقیت خبر بر دو گونه است. گاهی خبر، خبر غیرثقه است، اما قرائنی بر صحت آن قائم شده که موجب ایجاد «وثوق به صدور» می گردد. این وثوق خود بر دو قسم است:

۱. وثوق شخصی

قسم اول، «وثوق شخصی» است؛ وثوق به معنای «اطمینان» است. مقصود از وثوق شخصی، وثوق اطمینان آور است؛ بدین معنا که برای شخص مجتهد، قرائنی اقامه شده که به سبب آنها، به صحت مضمون خبر اطمینان پیدا کرده است. اگر اطمینان به صحت مضمون حاصل شود، مورد از محل بحث کنونی خارج می گردد؛ زیرا چنین خبری حجت است، اما نه از باب شمول دلیل حجیت خبر واحد، بلکه از باب حجیت اطمینان و حجیت قطع و علم.

آن علم اطمینانی که برای مکلف حاصل شده، برای او حجت است. او علم اطمینانی دارد که این خبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله یا سایر معصومین علیهم السلام صادر شده است؛ لذا خبر حجت می شود، اما منشأ این حجیت، دلیل حجیت خبر نیست، بلکه از باب این است که اطمینان به صحت آن حاصل شده است. از این رو، این گونه وثوق اطمینانی، اختصاصی به خبر واحد غیرثقه ندارد و ممکن است از هر قرینه دیگری حاصل شود؛ چنان که ممکن است از فتاوی برخی اصحاب یا

علما، چنین اطمینانی به موافقت حکم با واقع حاصل گردد. این مورد، مصداق حجیت اطمینان است، نه حجیت تعبیدی خبر.

پرسشگر: آیا در اینجا اطمینان مساوی با علم در نظر گرفته می شود؟

استاد: بله، اطمینان همان علم است؛ یعنی علم اطمینانی (علم عرفی). علت تعبیر به «اطمینان» آن است که «قطع» در اصطلاح منطقی، قطع نافی خلاف است؛ به گونه ای که اگر فرض شود هم مقطوع به صحیح باشد و هم خلاف آن، اجتماع نقیضین لازم می آید. در قطع منطقی، قاطع بر این باور است که وقوع خلاف قطع محال است، زیرا موجب اجتماع نقیضین در ذهن می شود. اما هنگامی که سخن از «اطمینان» به میان می آید، بدین معناست که درصد اندکی از احتمال عدم صحت یا عدم مطابقت با واقع در ذهن باقی می ماند. چون این احتمال ضعیف باقی است، اگر فرض شود که آن احتمال اندک در واقع صحیح باشد، منافاتی با اطمینان فعلی شخص در مقام ذهن نخواهد داشت و قابل اجتماع هستند؛ برخلاف قطع منطقی. البته در عالم خارج، شیء و نقیضش قابل اجتماع نیستند. اگر تصدیق، یقینی باشد، تصدیق قطعی به شیء نیز با تصدیق احتمال خلافش قابل جمع نیست. لکن «تصدیق اطمینانی» با «احتمال خلاف بسیار ضعیف» قابل جمع است؛ با این حال، عقلاً به آن احتمال ضعیف اعتنا نمی کنند. از آنجا که عقلاً به این احتمال اعتنایی ندارند، اطمینان را «در حکم قطع» می دانند.

پرسشگر: بنابراین، از باب علم نیست؟

استاد: همان گونه که خود علم قطعی دارای حجیت است، این اطمینان نیز حجیت دارد. بدین معنا که برای شخصی که این اطمینان برایش حاصل می شود، حجیت آن از این باب است که این حالت برای او «علم» محسوب می گردد؛ یعنی احتمال خلاف در ذهن او دیگر قابل اعتنا نیست. البته اگر بخواهد تدبر و دقت ورزد، اذعان می کند که بله، احتمال و درصدی هم وجود دارد که مطلب درست نباشد. حتی اگر انسان با چشم خود نیز چیزی را ببیند، باز هم احتمال خلافی می دهد که شاید چشم خطا کرده باشد. اما او دیده است؛ لذا می گوید: «من با چشم خود دیدم که فلانی شراب می خورد، دیگر نمی توانم پشت سر او نماز جماعت بخوانم». با این حال، ممکن است درصد بسیار کمی هم احتمال دهد که آن مایع شراب نبوده؛ مثلاً نوشابه، آب میوه یا چیز دیگری بوده است. هرچند این احتمال با درصد بسیار پایین وجود دارد، اما مع ذلک باید به این قطع خود عمل کند و نمی تواند پشت سر چنین فردی نماز بگذارد.

پرسشگر: بنابراین این اطمینان تنها برای خود شخص حجت است و نه برای دیگران؟

استاد: بله، تنها برای خود او حجت است، نه برای دیگران؛ و این مطلب دیگری است که حجیت قطع، شخصی است.

پرسشگر: خداوند متعال در سوره بقره [در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام] می فرماید: «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالِ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لَّيَطْمَئِنَّ

قَلْبِي^۱؛ آیا اطمینان مرتبه ای بالاتر از ایمان است؟

۱. «فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟! عرض کرد: آری، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد»؛ [سوره بقره: ۲۶۰].

استاد: خیر؛ آن «اطمینان قلبی» که در آن آیه مطرح شده است، مقوله دیگری است. دو نوع ایمان داریم: «ایمان تصدیقی» و «ایمان تسلیمی». آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا...»^۱ نیز ناظر به همین مراتب است. ایمان تسلیمی، همان حقیقتی است که در آیه شریفه توصیف شده است:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲؛

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

ایمان تسلیمی، ایمانی است که در آن، قلب در برابر متعلق ایمان خاضع می شود. خضوع قلب به معنای تسلیم شدن آن است؛ و به همین دلیل، عمل همواره همراه این نوع ایمان است. این گونه ایمان، انفکاک ناپذیر از عمل است. در مقابل، «ایمان تصدیقی» وجود دارد؛ یعنی شخص صحت مطلب را تصدیق می کند، اما علی رغم این تصدیق، تسلیم نمی شود. قرآن کریم در وصف این گروه می فرماید:

﴿وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^۳؛

و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، درحالی که در دل به آن یقین داشتند.

آنان می دانند که مطلب صحیح است. کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می کردند، همگی می دانستند که ایشان صادق است. آیه شریفه اشاره دارد که:

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾^۴؛

چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه های روشن برای آنها، کافر شدند؟! موسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی

عبارت «كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ» در اینجا، بیانگر «بعدیت زمانی» نیست؛ بلکه این بعدیت، «بعدیت رتبه ای» است. یعنی علی رغم اینکه ایمان تصدیقی دارند، کفر ورزیدند. به عبارت دیگر: «كَفَرُوا مَعَ إِيمَانِهِمْ» یا «كَفَرُوا بِرِغْمِ إِيمَانِهِمْ». آنان شهادت دادند که پیامبر حق است؛ و این شهادت، هم لسانی است و هم قلبی. اما با وجود این تصدیق، مخالفت می ورزند. اساساً آن «کفری» که در قرآن کریم با آن مبارزه شده و انبیا به مقابله با آن پرداخته اند، کفر به همین معناست. غالب مردم هنگامی که بینات انبیا را مشاهده می کردند، به صدق نبی پی می بردند. زیرا رابطه میان «علم به سبب» و «علم به مسبب»، رابطه ای «جبری» و «قهری» است. هنگامی که علم به دلیل حاصل شود، چه بخواهید و چه نخواهید، علم به نتیجه حاصل

۱. «ای کسانی که ایمان آورده اید! ایمان بیاورید به...»؛ [سوره نساء: ۱۳۶].

۲. سوره نساء: ۶۵.

۳. سوره نمل: ۱۴.

۴. سوره آل عمران: ۸۶.

خواهد شد. آنان علم به معجزه پیدا می کردند و در پی آن علم به نبوت صاحب معجزه نیز حاصل می شد، اما «تسلیم» نمی شدند.

ظاهراً عبارت «لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي» با توجه به سایر آیات، بدین معناست که: «من دوست دارم بیش از آن مقداری که اکنون تسلیم هستم، تسلیم تر شوم». لذا درباره حضرت ابراهیم عليه السلام آمده است:

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۱﴾

جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، [با آن پاکی و درخشندگی،] روی گردان خواهد شد؟! ما او را در این جهان برگزیدیم؛ و او در جهان دیگر، از صالحان است. * در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور! [و در برابر حق، تسلیم باش! او فرمان پروردگارا، از جان و دل پذیرفت؛ و] گفت: «در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم».

یا در ماجرای ذبح اسماعیل می فرماید: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ^۲﴾. این «أَسْلَمَا» اشاره به همان «خضوع قلب» است. خضوع قلب، متفاوت از تصدیق قلبی است؛ گاهی قلب تصدیق می کند اما خاضع نمی شود.

در منطق قرآنی، «قلب» دارای تعریف خاصی است. قلب، «مرکزیت اراده» و «کانون تصمیم گیری» در وجود انسان است. یک مرکزیتی در وجود آدمی هست که مادی و جسمانی نیست، بلکه غیرمادی است. این یکی از مهم ترین اصول روان شناسی اسلامی است که در هر انسانی یک مرکز غیرمادی وجود دارد که به مثابه «پایتخت مدیریت وجود انسانی» است. پایتخت سلطنت انسان بر خویشتن که امر و نهی و دستورات خطاب به جوارح و اعضا از آنجا صادر می شود. این قلب (مرکز اراده) باید خاضع شود. نکته مهم این است که «خضوع قلبی»، امری «اختیاری» است و جبری نیست؛ برخلاف «تصدیق قلبی» که امری «قهری» است.

بنابراین، هرچه انسان بینات بیشتری ببیند، خاضع تر می شود. مانند تفاوت حال کسی که دور است با کسی که نزدیک است؛ یا کسی که یک بینه می بیند با کسی که دو یا چند بینه مشاهده می کند. با تكثر بینات، آن خضوع قلبی تقویت می گردد. این خضوع امری قلبی و اختیاری است و دارای درجات است. ظاهراً «لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي» ناظر به درخواست ازدیاد این مرتبه خضوع قلبی است. حال به اصل بحث باز می گردیم.

خلاصه آنکه اگر «وثوق» از نوع «شخصی» - به معنای اطمینان شخصی - باشد، این مورد از باب «حجیت علم» حجت است. اما اگر این وثوق به حد اطمینان نرسد، اعتباری ندارد که در بررسی نوع دوم وثوق به آن می پردازیم.

۲. وثوق نوعی

۱. سوره بقره: ۱۳۰ و ۱۳۱.

۲. «هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد...»؛ [سوره صافات: ۱۰۳].

قسم دوم، «وثوق نوعی» است؛ بدین معنا که خبر موجب ایجاد «ظن» گردد. اگر خبری که از افراد غیرثقه صادر شده است، مقرون به قرائنی باشد، نوعاً برای توده مردم ظن ایجاد می‌کند؛ یعنی ظن به صدق خبر حاصل می‌شود. این ظن را اصطلاحاً «ظن نوعی» می‌نامند.

در اینجا این بحث مطرح می‌شود که اگر خبر غیرثقه موجب حصول «ظن نوعی» شود، آیا مشمول ادله حجیت خبر خواهد بود یا خیر؟

به بیان دیگر، اگر ادعا شود که ملاک در شمول ادله حجیت نسبت به خبر - حتی خبر ثقه - صرفاً این است که آن خبر «ظن» ایجاد می‌کند، در این صورت باید پذیرفت که اگر خبر غیرثقه نیز ظن آور باشد، حجت خواهد بود. یعنی اگر مبنای حجیت خبر ثقه را «ظن آور بودن» آن بدانیم، این ملاک در خبر غیرثقه ظن آور نیز موجود است و باید شامل آن نیز بشود. اما در پاسخ به این ادعا گفته می‌شود: خیر؛ چنان‌که پیش‌تر بیان شد، وثوق به خبر یا همان ظن به صدق خبر، به تنهایی موضوع دلیل حجیت را محقق نمی‌سازد. برای حجیت، هم «ظن به صدق» لازم است و هم «ثقه بودن مخبر». زیرا در ادله دال بر حجیت خبر، وثاقت مخبر دخیل است؛ نه اینکه تنها ظن به صدق ملاک باشد. به عبارت دقیق‌تر، موضوع حجیت، «ظن به صدق ناشی از وثاقت مخبر» است.

اگر ادله حجیت خبر - که منحصر در «سیره» و «روایات» است - بررسی شود، آنچه ما مدعی آن هستیم و نتیجه گرفته می‌شود این است که: خبری حجت است که «خبر ثقه» باشد و این خبر ثقه، «ظن آور» - یا وثوق آور - نیز باشد. بنابراین، موضوع حجیت خبر، مرکب است از: «خبر ثقه وثوق آور»؛ نه مجرد «خبر ثقه» بدون وثوق و نه صرفاً «ایجاد وثوق به خبر» بدون وثاقت راوی.

این مبحثی است که ان شاء الله در جلسه آینده پیگیری خواهد شد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين